# دفاع مجدد از هویت دینی انجمن‌های اسلامی

محمدرضا جلائی پور

روی را پاک بشو، عیب بر آیینه منه/ نقد خود را سره کن، عیب ترازوی مکن (مولانا)

در صفحه سیاست شرق به تاریخ ۸۴/۴/۱۴، چهار نوشته در نقد نوشتاری که از نگارنده در دفاع از هویت دینی انجمن‌های اسلامی در روزنامه شرق (۸۴/۴/۷) به چاپ رسیده بود، منتشر شدند. دوستان عزیزم آقایان مینا، عابدینی و دباغ در نوشته‌های خود، ضمن نقد نوشتار اینجانب به دفاع از نوشته‌های خجسته‌رحیمی و شیرزاد (پسر) برخاسته بودند. از این دوستان و از شرق عزیز بابت نوشتن و انتشار این چهار نقد بسیار سپاسگزارم. با عنایت به اهمیت بحث، از آن رو که در مطالب این عزیزان درست و نادرست بسیار بود، دور از ادب گفت‌وگو (و نه محاوره، بحث، مذاکره و مجادله) دیدم که نکاتی را در نقد مدعیات اصلی این عزیزان عرض نکنم و به دفاع مجدد از هویت دینی انجمن‌ها برنیایم. ضعف‌های استدلالی نوشته‌های این عزیزان را به پای شتابزدگی‌شان در تحریر پاسخ می‌گذارم و فضل این دوستان را بیش از آنی که در این نوشته‌ها انعکاس یافته می‌دانم. طبیعتاً ذکر همه نقدهای وارد به این چند یادداشت در اینجا میسر نیست. بنابراین، از استدلال‌های سست‌تر درمی‌گذرم و صرفاً به مدعیات اصلی‌شان می‌پردازم. در نوشتار پیشین کوشیدم علاوه بر ذکر شش استدلال و نکته در دفاع از هویت دینی انجمن‌های اسلامی و غیراخلاقی بودن فعالیت غیرمذهبی‌ها در آن، نشان دهم که اولاً استدلال‌های خجسته‌رحیمی و مهدی شیرزاد در نقد حمیدرضا جلائی‌پور و احمد شیرزاد (پدر) مخدوش است و ثانیاً نقدهای ایشان چندان ربطی به «مانحن فیه» ندارد و بیشتر معطوف به مشارکت، دولت خاتمی و انجمن تهران است تا نوشته‌های جلائی‌پور و شیرزاد (پدر). متأسفانه به باور نگارنده در نقدهای آقایان عابدینی، مینا و دباغ نیز برای پاره‌ای از مدعیات دلیلی اقامه نشده، پاره‌ای استدلال‌ها مخدوش است و برخی مدعیات با مدعیات دیگری در همان نوشته (چنان‌که نشان خواهم داد) متناقض است. از آنجا که این نوشته پاسخی است به برخی نکات مطرح شده در یادداشت‌های دیگران، متاسفانه آن‌طور که شایسته است ساختارمند نخواهد بود. در ادامه به ترتیب به نقد نوشته‌های عابدینی، دباغ و مینا می‌پردازم. از این‌که آقای عابدینی به طور مشخص به نقد استدلال‌ها و مدعیات اصلی من پرداخته بودند، سپاسگزارم.

■ **عابدینی**

۱- در استدلال نخستین نوشتار پیشین مدعی شده بودم که نفس فعالیت لائیک‌ها (در این یادداشت به معنای غیرمذهبی‌ها) و مارکسیست‌ها در انجمن‌های اسلامی برای آنها چندان مصونیتی ایجاد نمی‌کند و متاسفانه این دسته از دانشجویان، چه در انجمن و چه در خارج آن امکان فعالیت آزادانه ندارند (البته برای انجام فعالیت‌هایی که مذهبی‌های اصلاح‌طلب انجام نمی‌دهند). بنابراین نباید به این بهانه که مجرای دیگری برای فعالیت سیاسی وجود ندارد وارد انجمن‌های اسلامی شوند و با حضورشان عرصه‌ای را که برای فعالیت حداقلی دانشجویان مسلمان اصلاح‌طلب فراهم است تنگ کنند. عابدینی در اولین فراز نوشته‌اش به نقد این مدعا برخاسته بود. به گمان من واقعیاتی از این دست که: تقریباً همه دانشجویان بازداشت‌شده در سال‌های اخیر از اعضای فعال انجمن‌های اسلامی بوده‌اند، دفتر تحکیم امکان برگزاری هیچ نشستی در دانشگاه ندارد، انجمن‌هایی همچون امیرکبیر و اصفهان از سوی دانشگاه منحل شده‌اند و انجمن موازی دموکراسی‌خواه دانشگاه تهران در گرفتن مجوز سمینارهای علمی خود با مشکل مواجه است، همگی نشان می‌دهند که نفس فعالیت در قالب انجمن اسلامی چندان مصونیت‌آفرین نیست. عابدینی ظاهراً از توجه به این واقعیات غفلت ورزیده و به رایی ناصواب دست یافته است. انجمن‌های اسلامی در شرایط فعلی نمی‌توانند بستر چندان مناسبی برای فعالیت سیاسی لائیک‌ها فراهم کنند. مسلمانان انجمنی و لائیک‌ها، در عوض باید برای مطالبه حق دگراندیشان برای داشتن تشکل‌های مستقل بکوشند که البته تاکنون کوشش‌هایی از این دست بسیار کمرنگ بوده‌است.

۲- در نکته دوم یادداشت پیشین متذکر شده بودم که قاطبه بنیانگذاران انجمن‌های اسلامی و اصلاح‌طلبان از حفظ هویت دینی انجمن‌ها دفاع می‌کنند. عابدینی در فراز دوم نوشته‌اش بدون ذکر شاهدی در این واقعیت روشن تشکیک می‌کند. به ایشان مجدداً یادآور می‌شوم که اصلاح‌طلبانی همچون خاتمی، یزدی، میثمی، سحابی، توسلی، سروش، منتظری، کدیور، علوی‌تبار و... و احزاب اصلاح‌طلب داخل کشور از مشارکت تا نهضت آزادی، در مصاحبه‌ها، نوشته‌ها، دیدارها و سخنان خود بر این مهم تاکید کرده‌اند.

۳- عابدینی در فراز سوم نوشته‌اش به دفاع از ایجاد پارلمان دانشجویی توسط انجمن‌های اسلامی می‌پردازد. نگارنده در نوشتار قبلی خود، صرفاً به دلیل حفظ انسجام متن و محدودیت فضا، اقامه دلیل برای ناممکن و نامطلوب بودن ایجاد پارلمان دانشجویی را به مجالی دیگر وانهاده بود. در نوشتار مجزایی که انشاءالله در مجله آئین به چاپ خواهد رسید به طور مبسوط دلایل خود را برای ارجحیت تشکل ماندن انجمن اسلامی و ناممکن و نامطلوب بودن پارلمان دانشجویی خواهم آورد. در اینجا صرفاً به طور فهرست‌وار به ذکر چند نکته مجمل می‌پردازم: الف- پارلمان دانشجویی با اهداف سیاسی در هیچ جای دنیا تجربه موفقی نداشته است. ب- پارلمان به واسطه پوشش دادن ذائقه‌های سیاسی بسیار متکثر و متخالف معمولاً به سمت شقه‌شقه‌شدن و یا غیر سیاسی‌شدن (و صنفی‌شدن) پیش می‌رود. ج- دفتر تحکیمی که در حفظ انسجام تشکیلاتی مجموعه کمابیش هویت‌مند خود با مشکلات جدی و انشقاق‌های پی‌درپی مواجه است، قدرت ایجاد پارلمانی فراگیر را ندارد. چنین تحکیمی که حتی از راضی نگاه داشتن طیف دموکراسی‌خواه ملی عاجز است چگونه می‌تواند پارلمانی ایجاد کند که از بسیجی‌ها و شیرازی‌ها تا مارکسیست‌ها و جمهوریخواهان را در زیر چتر خود گرد آورد؟ د- به اعتقاد نگارنده اساساً برای اهداف مشخص از جمله دموکراسی‌خواهی باید به دنبال «تشکل» (و کنفدراسیون، اتحادیه و شورای هماهنگی تشکل‌ها برای هدفی خاص) رفت، نه پارلمان. ه- ایجاد پارلمان فراگیر به همراهی و همکاری دولت نیازمند است که حداقل در چند سال آتی متنفی است. این پارلمان کجا قرار است تشکیل شود؟ و کجا جلسه تشکیل دهد و نشست داشته باشد؟ و- حتی در صورت ممکن و مطلوب بودن پارلمان، اتحادیه شوراهای صنفی محمل بهتری برای ایجاد آن است. ز- همان‌طور که در نوشتار پیشین نشان دادم، در شرایط فعلی رفتن انجمن‌های اسلامی به سمت پارلمان، موجودیت این مجموعه را در معرض خطر قرار می‌دهد و از تاثیرگذاری آن می‌کاهد و این حتی به ضرر دانشجویان لائیک و دگراندیش است. آنچه خواننده را به تعجب وامی‌دارد این است که عابدینی پس از این همه قلم زدن در دفاع از پارلمان‌شدن انجمن‌های اسلامی، در انتهای یادداشت خود، ناباورانه از هویت دینیِ دموکراتیک انجمن‌ها سخن می‌گوید و عملاً از نوعی هویت (و تشکل هویت‌مند) دفاع می‌کند! بگذریم.

۴- عابدینی عزیز در ادامه از اینجانب می‌پرسد که حفظ هویت دینی انجمن‌های اسلامی و تشخیص مسلمان از غیر مسلمان چگونه ممکن است؟ موضع عابدینی در این زمینه به اندازه‌ای افراطی است که در لبه «نسبی‌گرایی» قیقاج می‌رود و نزدیک است که «دینداری و بی‌دینی» را در یک ترازو قرار داده و تفاوت آنها را نادیده بگیرد. باید به ایشان یادآور شویم که همه تشکل‌های دانشجویی و غیردانشجویی و احزاب موجود در جهان با سازوکارهایی ساده هویت تشکل خود را حفظ کرده‌اند. چرا انجمن‌های اسلامی در این میان نتوانند چنین کنند؟ به باور نگارنده اگر پذیرفتیم که انجمن‌های اسلامی تشکلی هستند در کنار تشکل‌های دیگر (البته با اعضای بیشتر)، آنگاه باید به سازوکارهای حفظ هویت آن بپردازیم که موضوع مجزایی است و طرح و بسط آن مجال دیگری را می‌طلبد. اما از آنجا که ایشان اصرار دارند سازوکار پیشنهادی خود را در نهایت اجمال مطرح می‌کنم. روشن است که مخاطب می‌تواند در اصل تشکل ماندن انجمن‌ها با من همراه باشد، اما سازوکاری را که برای حفظ هویت پیشنهاد می‌کنم نقد کند (این مدل نیز مانند تمام مدل‌ها، نظریه‌ها و برساخته‌های انسانی، کامل و بی‌نقص نیست و تنها می‌توان از ترجیح آن بر مدل‌های دیگر سخن گفت). به باور نگارنده با توجه به شرایط عینی فعلی، به نفع انجمن‌های اسلامی است که اعضای آن علاوه بر دانشجو بودن، دو ویژگی اصلی داشته باشند: ۱- مسلمان و مذهبی باشند. ۲- برای فعالیت سیاسی ملتزم به روش‌های اصلاحی و مسالمت‌آمیز باشند. بهترین راه برای عملیاتی کردن تمییز مذهبی از غیرمذهبی، اذعان دانشجوی موردنظر به مسلمانی، باور به خداوند و نبوت حضرت رسول(ص) و معاد، نماز خواندن و متشرع بودن (با هر قرائتی) در فرم عضویت انجمن اسلامی است. بدیهی است کسی که مذهبی نیست با امضا کردن چنین فرمی رفتاری غیراخلاقی و غیرصادقانه انجام داده است. طبعاً فردی که نماز نمی‌خواند لزوماً نامسلمان نیست، ولی به باور نگارنده، انجمن اسلامی جای آن طیف از مسلمانانی است که نماز می‌گزارند. ورود قرائاتی از اسلام که قائل به گزاردن نماز نیستند به نفع انجمن‌های اسلامی نیست و در شرایط فعلی موجودیت آن را در معرض خطر قرار می‌دهد. طبعاً اگر با شواهد و مستندات متقن (بدون تجسس) از هر طریقی مسجل شد که یکی از اعضا التزام دینی ندارد، نماز نمی‌گزارد و یا به فساد اخلاقی شهره است، شورای مرکزی انجمن حق لغو عضویت او را دارد. تدقیقات و توضیحات بیشتری مورد نیاز است که در اینجا به علت کمبود فضا ممکن نیست. راه مهم دیگر در کنار این روش این است که همین اعضای فعلی انجمن‌ها و تحکیم (که اکثراً دین‌دار هستند) بنا به دلایلی که در نوشتارهای پیشین آورده شد به هویت دینی خود توجه بیشتری داشته باشند. بگذریم از این که خود آقای عابدینی و همراهانش در انجمن موازی دموکراسی‌خواه دانشگاه تهران به درستی دریافتند که بهتر است مارکسیست‌ها را به مجموعه خود راه ندهند. این دوستان عملاً تشکل گونه رفتار نمودند، نه پارلمانی و کاملاً دموکراتیک. قاعدتاً برای حذف این نیروها مبنایی برای تمییز مذهبی از غیرمذهبی داشته‌اند. باری، به ادامه سازوکار پیشنهادی‌ام بپردازم. انجمن‌ها آنگاه بر اساس دو ویژگی که ذکر شد باید به جذب عضو گسترده بپردازند و انتخابات شورای مرکزی انجمن اسلامی را صرفاً در میان اعضا (شورای عمومی) برگزار کنند (همه اعضای شورای عمومی حق کاندیدا شدن دارند.) در دوره گذار (مثلاً دو سال اول) پیش از آن که به شکل گسترده عضوگیری شود و شورای عمومی پرتعداد گردد، می‌توان به همه دانشجویان اجازه شرکت در انتخابات را داد و در عین حال دانشجویان غیرمذهبی و غیرملتزم به روش‌های اصلاحی را برای کاندیداتوری شورای مرکزی رد صلاحیت کرد. بدیهی است که اجرای این سازوکار مستلزم تغییر اساسنامه و مرامنامه ایدئولوژیک و کهنه انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم است. به دوستان تحکیمی و انجمنی باید توصیه کرد پیش از تلاش برای رفراندوم قانون اساسی جمهوری اسلامی، برای دست‌گرمی هم که شده برای تغییر اساس‌نامه خود بکوشند؛ و اگر از آن عاجزند در برآوردی که از توان خود دارند تجدیدنظر کنند. چنان‌که واضح است این مدل با آنچه در انجمن اسلامی دانشگاه تهران پیاده می‌شود تفاوت دارد؛ در حالی که عابدینی عزیز بدون هیچ استنادی، انجمن تهران را بهترین نمونه عملی نسخه تجویزی من خوانده بود!

۵- اگر از دیگر مدعیات غیرمستدل بگذریم به این سئوال عابدینی در پایان نوشته‌اش می‌رسیم که اصلاح‌طلبانی که از هویت دینی انجمن‌ها سخن می‌رانند چرا خود از هویت دینی‌شان غفلت می‌کنند؟ در پاسخ باید عرض کنم که اولاً در هیچ یک از نوشتارهای پیشین در این زمینه دفاعی از اصلاح‌طلبان صورت نگرفته بود؛ ثانیاً بحث هویت دینی در انجمن‌های اسلامی دانشجویی (نهادی مدنی در جامعه مدنی) را باید از بحث هویت دینی در عرصه سیاسی و دولت تفکیک کرد. می‌توان از عقب‌نشینی داوطلبانه دین از عرصه سیاسی (و نه عرصه عمومی) دفاع کرد و در عین حال از فواید حفظ هویت دینی در انجمن‌های اسلامی سخن گفت؛ ثالثاً انصاف حکم می‌کند که بپذیریم حتی در صورت وارد بودن انتقاد شما به اصلاح‌طلبان، غفلت آنها از هویت دینی به مراتب کمتر از تحکیم بوده‌است. توجه داشته باشید که: دین در منشور جبهه دموکراسی‌خواهی حضوری جدی دارد؛ همه اعضای شوراهای مرکزی احزاب اصلی اصلاح‌طلب از جمله مشارکت، مجاهدین انقلاب، روحانیون مبارز، اعتماد ملی و کارگزاران، مذهبی و متشرع هستند؛ و بخشی از مهمترین گردهمایی‌های اصلاح‌طلبان، محملی دینی دارد (از جلسات دعای کمیل عبدالله نوری و نهضت آزادی تا مناسک مذهبی در کانون توحید و حسینیه ارشاد) و فردی همچون خاتمی پس از دوران ریاست‌جمهوری‌اش در داخل کشور تنها در مواردی مانند وفات حضرت فاطمه(س) و شب قدر سخنرانی می‌کند.

۶- صرف‌نظر از حاشیه‌های شخصی و عاطفی نوشته عابدینی، ذکر چند نکته کوتاه خطاب به ایشان را لازم می‌دانم: الف) درچند جا نقل قول‌های مستقیمی از من آورده‌اید که دقیق و کامل نبودند. شایسته است که در نقل قول مستقیمی که در گیومه می‌آید امانت را رعایت کنیم. ب- در هیچ جای نوشتارم ادعای «نافهمی» طرف مقابل را نکرده بودم. ج) نقدهایی که از جهات گوناگون به نوشته‌های خجسته‌رحیمی و شیرزاد (پسر) وارد دانسته بودم، تعارف نبودند و همچنان آنها را وارد و صادق می‌دانم. د- در نوشته خود تذکر داده بودم که افرادی که آقای خجسته نام برده بودند، برخلاف ادعای ایشان رد صلاحیت نشده‌اند (بلکه به دلیل تخلف تشکیلاتی لغو عضویت شده‌اند). این تذکر نه تحریف، بلکه تصحیح سخنان ایشان است (در همان‌جا این اقدام انجمن تهران را در جای خود قابل نقد دانسته بودم).

■ **دباغ**

۷- حسین دباغ عزیز هم که نوشته‌اش متاسفانه به علت کمبود جا بسیار کوتاه شده بود، پس از سخن راندن از ممکن و مطلوب بودن پارلمان دانشجویی، متذکر شده بود که: «اینکه انجمن‌های اسلامی تنها باید به هویت دینی (اسلامی) خود پایبند باشند حداقل لازم است» و عملاً همچون عابدینی دوباره از انجمنی هویت‌مند دفاع کرده بود! باید به این دوستان عزیز یادآور شویم که پارلمان دانشجویی فراگیر (بر فرض ممکن بودن در ایران) باید نسبت به تمام ادیان و اهداف سیاسی لااقتضا باشد و مواضع آن بدون هیچ محدودیتی توسط شورای مرکزی منتخب تعیین شود. در این پارلمان برای حضور دانشجویان لائیک، مارکسیست، خداناباور و لاادری هیچ محدودیتی نباید باشد و اگر محدودیتی بود دیگر نه پارلمان، که تشکلی هویت‌مند است. به نظر می‌رسد که این دوستان توجه ندارند تشکلی که میان اعضای خود دموکراتیک عمل می‌کند پارلمان نیست. تشکل هویت‌مند انجمن اسلامی می‌تواند (کما اینکه به باور نگارنده باید چنین باشد) در میان اعضا (مسلمانان اصلاح‌طلب) سازوکاری کاملاً دموکراتیک را جاری کند و به جای نیل به سمت پارلمان، در پی افزایش اعضا و فراگیری خود باشد. انجمن اسلامی در عین این‌که تشکلی هویت‌مند در کنار تشکل‌های دیگر است، می‌تواند فراگیرترین و دموکراتیک‌ترین تشکل باشد. سابقه این نهاد دانشجویی و هویت اسلامی آن مجالی برای فعالیت در دانشگاه‌ها فراهم آورده که با نیل به سمت پارلمان از میان می‌رود. این اتفاق بنا به دلایلی که در نوشتار قبلی آوردم حتی به ضرر دانشجویان لائیک است. با مقدمه نوشته دباغ همراهم ولی با جهش تناقض‌آمیزی که به نتیجه صورت گرفته موافق نیستم.

■ **مینا**

۸- دوست عزیزم، جناب آقای مینا در نوشته خود، توضیحات جالبی علیه مفهوم هویت ارائه داده‌اند. هویت از مفاهیم بسیار کلیدی و مباحث پیچیده و غامض در علوم انسانی و اجتماعی است که ادبیات بسیار غنی‌ای دارد. حتی برخی معتقدند در جامعه‌شناسی متاخر، مفهوم هویت به جای مفهوم طبقه در جامعه‌شناسی متعارف می‌نشیند. وارد کردن چنین بحث فنی مناقشه‌انگیزی در یادداشتی در صفحه سیاست شرق محل تأمل است و به باور نگارنده راهگشا نیست. در یادداشت‌های پیشین اصولاً سخن بر سر «هویت‌اندیشی» نبوده و از واژه هویت نیز صرفاً در معنایی که عقل سلیم و فهم عرفی از آن می‌فهمد، بهره برده شده است. سخن بر سر این بود که بنا به دلایل مشخصی که آورده شد، به نفع انجمن اسلامی است که تشکلی اسلامی بماند. کاش ایشان نیز همچون آقای عابدینی با ادبیاتی همه‌فهم‌تر به نقد نکات و استدلال‌های اصلی دکتر جلائی‌پور، دکتر شیرزاد و من می‌پرداختند. متاسفانه سیاق بحث ایشان غیرتحلیلی است و نقد آن نیز دشوار، اما از آنجا که مبنای نوشتار خود را بر گزاره‌هایی فلسفی و جامعه‌شناختی در باب هویت گذاشته‌اند، نکات کوتاهی را عرض می‌کنم. در نوشتار پیشین به آقای شیرزاد (پسر) متذکر شده بودم که بر خلاف ادعای ایشان، دفاع از این‌که «به نفع انجمن‌های اسلامی است که ویژگی اسلامی خود را حفظ کنند»، لزوماً مستلزم ذات‌گرایی نیست. آقای مینا بر من خرده گرفتند که چرا برای این مدعا استدلال نیاورده‌ام. اگر دوباره به نوشتارم رجوع کنند متوجه خواهند شد (که بر خلاف نوشته‌ای که به دفاع از آن برخاسته‌اند) کوشیده‌ام برای مدعایم استدلال بیاورم و بدون حاشیه سخن بگویم. اگر در این مورد به این تذکر کوتاه کفایت کرده‌ام به این دلیل بوده است که می‌خواستم از ورود به زبان تخصصی و ادبیات فضل‌فروشانه، آن‌هم در باب ادعایی که مخدوش بودنش روشن است، دوری بجویم. ایشان باید از آقای شیرزاد (پسر) که ابتدا مدعی لزوماً ذات‌انگارانه بودن دفاع از هویت دینی، بودند مطالبه دلیل کنند. اگر نوشته دوست فاضلم، آقای مینا را غربال کنیم، به این سه مدعای اصلی او می‌رسیم که: اولاً هویت با ذات تقریباً هم‌معنا است (شاید «هویت» را با «ماهیت» اشتباه گرفته‌اند!)، ثانیاً اصولاً هویتی در کار نیست و ثالثاً هر هویتی (که طبق گزاره قبلی اساساً وجود ندارد!) با مکانیسم «دیگری‌کردن» ساخته می‌شود. آقای مینا! هویتی که با «دیگری‌کردن» ساخته می‌شود لابد وجود دارد! ایشان توجه ندارند که حتی بر فرض قبول این سه ادعای متناقض ایشان (و یا قبول ادعاهای غیرمتناقض اول و سوم)، باز هم می‌توان از خصلت اسلامی و تشکل ماندن انجمن‌ها دفاع کرد. بگذریم از اینکه بسیاری از نومینالیست‌ها و متفکران بزرگی همچون لاکان، لاک لاوومفه، وبر، بک، گیدنز، کاستلز و هابرماس از هویت سخن می‌گویند و در عین حال از مخالفین مواضع ذات‌انگارانه‌اند. همچنین بگذریم از این‌که «دیگری‌کردن» نه تنها لزوماً منفی نیست بلکه لازمه شکل‌گیری هر مفهومی مانند «من»، «ایرانی»، «مسلمان» و «دموکراسی‌خواه» است و اساساً استفاده از زبان متضمن غیریت‌سازی است. به علاوه، امروزه از هویت بیشتر به عنوان یک «فرآیند» پویا سخن می‌رود، نه «جوهر»ی ایستا. نظر به بزرگی مدعیات بابک مینا و تنافرشان با جریان اصلی در علوم اجتماعی، این مدعیات باید در پژوهشی درجه اول (و در جایی غیر از صفحه سیاست روزنامه) طرح شوند و مستدل گردند (پاره‌ای از روشنفکران انتقادی و «فوکویی» کوشش‌هایی در این زمینه داشته‌اند). از ایشان باید پرسید که چه لزومی دارد بحثی در صفحه سیاست بر سر این سئوال ساده که «آیا یک غیرمذهبی و مارکسیست حق فعالیت در انجمن‌های اسلامی را دارد؟» را به ذات‌گرایی، حوزه‌های متکثر جامعه مدرن، جهان انشقاق‌یافته مدرن، دام چاله بازگشت به خویشتن، انسان مرکز زدوده، هویت اندیشی، زیمل، بودلر و... ربط دهیم؛ آن هم با ادبیاتی که به قول مصطفی ملکیان بیشتر به درد دل یا شکوائیه فلسفی می‌ماند؛ ادبیات شبه‌انتقادی شبه‌پست‌مدرنیستی‌ای که با ترجمه‌های غالباً بیمار و نوشته‌هایی که در جاهایی مانند صفحه اندیشه شرق به چاپ می‌رسند، در حال گسترش است. آیا به قول هابرماس، این عدول از شرایط آرمانی گفتار نیست؟ بحث در باب سیاست و خیر عمومی در عرصه عمومی باید متکی بر فهم عرفی (common sense) و عقل سلیم باشد. از مفاهیم فربه، اسامی و جامعه‌شناسی تنها باید برای پیشبرد بحث و پشتیبانی استدلال بهره ببریم، نه برای مرعوب کردن مخاطب یا پیچیده کردن بحث و طفره رفتن از پاسخ مشخص به سئوالی انضمامی. شایسته است از زبان سعدی به مخاطبان این نوع متون بگوییم: هان تا سپر نیفکنی از حمله فصیح/ کو را جز این مبالغه مستعار نیست/ این دزد معرفت که سخندان و سجع گوست/ بر در سلاح دارد و کس در حصار نیست. در این آشفته‌بازار جولان پست‌مدرنیسم، مکتب‌های شبه‌انتقادی و شبه‌قاره‌ای و فردیدی است که ارزش کار سترگ بزرگانی مانند سروش، ملکیان، فولادوند و فیلسوفان تحلیلی در آبیاری نهال عقلانیت و ترویج تحلیل فلسفی نمایان می‌شود. (از این‌که در این فراز به ناچار از اسامی و مفاهیم غیرمرتبط با بحث اصلی استفاده کردم پوزش می‌خواهم.)

۹- آقای مینا در یکی از بخش‌های نوشته خود خوشبختانه از آسمان مفاهیم به زمین مسئله اصلی بازمی‌گردند و مدعی می‌شوند: «انجمن‌های اسلامی می‌توانند بگویند: ... اکنون که هیچ تشکل دیگری اجازه فعالیت سیاسی ندارد، تمام دموکراسی‌خواهان می‌توانند وارد انجمن اسلامی شوند. ما دینداران با شما سکولارها در حوزه سیاست همکاری خواهیم کرد. این گفته نه نشانه سخاوت بلکه نشانه بلوغی مدرن است.» همان‌طور که در نوشتار پیشین نشان دادم با باز کردن درهای انجمن به روی دگراندیشان، کل مجموعه و امکان فعالیت و اثرگذاری آن در معرض خطر قرار می‌گیرد. محدودیت‌های بیشتر برای انجمن‌های اسلامی (که نتیجه چنین کاری است) و تنگ شدن همین عرصه محدود برای فعالیت سیاسی و دفاع از حوزه عمومی، نه به نفع مسلمانان و لائیک‌ها است، نه به سود دموکراسی. عقل مدرن، کنش سیاسی را با توجه به نتیجه حاصل شده و هدف آن می‌سنجد. با توجه به دلایلی که در نوشتار پیشین ذکر شدند، ورود لائیک‌ها به انجمن‌ها نه نشانه بلوغ مدرن بلکه عملی غیراخلاقی، گافی سیاسی و نشانه خامی است. بگذریم از این‌که لازمه همکاری با سکولارها در حوزه سیاست، پیشکش کردن سخاوتمندانه نهادی مدنی و هویت‌مند به دگراندیشان نیست. ایشان همچنین مرقوم داشته‌اند که «ترس دکتر جلائی‌پور از نابودی هویت دینی انجمن‌های اسلامی اتفاقاً نشان‌دهنده این است که در تفکر ایشان دینداری و دموکراسی‌خواهی گاه در مقابل هم هستند زیرا اگر غیر از این بود نمی‌بایست با ورود سکولارها به انجمن اسلامی نگران به خطر افتادن «هویت دینی» باشند.» در پاسخ باید گفت که اولاً ترسی در کار نبوده‌است و ثانیاً جمله شما از نظر منطقی اشکال بزرگی دارد. واضح است که ورود سکولارها (که در اینجا به معنای غیرمذهبی‌ها است) به انجمن‌های اسلامی، هویت دینی انجمن‌ها را تضعیف می‌کند!

یکی دیگر از توصیه‌های قابل توجه مینا این است که: «تشکل‌های دانشجویی به هیچ چیز عظیم گذشته یا آینده بدهکار نیستند. آنان را باید آزاد گذاشت تا براساس تصمیم و میل خود رفتار کنند و نه براساس هویت و اصالت و امثال آن.» یکی از آموزه‌های ابتدایی و ساده جامعه‌شناسی این است که یک گروه، خانواده، نهاد، تشکل یا انجمن صرفاً به اعضای فعلی آن قابل فروکاستن نیست و این جاست که اتفاقاً مفاهیمی همچون «گذشته، هویت و ساختار» اهمیت می‌یابند. برآیند کنش‌ها و رفتارهای پیشینیان و اکنونیان از طرفی رفتار ما را محدود می‌کند و از طرفی دیگر امکاناتی در اختیار ما می‌گذارد. به این معنا انجمن اسلامی تا حدی طلبکار و بدهکار گذشته خود است. اما از این که بگذریم، مسلمانان فعال در انجمن‌های اسلامی بدهکار دوستان لائیک نیز نیستند و بلکه طلبکارند (به واسطه پذیرایی از آنها در تشکل هویت‌مند خود). لائیک‌ها و دگراندیشان طلبکار دولت‌اند و حق‌شان با باید از وزارت علوم استیفا کنند، نه انجمن. مینا در فراز سوم نوشته خود، با استناد به این‌که جلائی‌پور از تاریخ پرافتخار انجمن‌ها سخن گفته، او و اصلاح‌طلبان را دچار نوستالژی اسلام سیاسی می‌خواند. بدیهی به نظر می‌رسد که می‌توان سابقه انجمن‌های اسلامی در پیش از انقلاب و دفاع از مرزهای میهن در جنگ هشت‌ساله را افتخارآمیز خواند (و در عین حال کارنامه انجمن‌ها به عنوان دنباله حاکمیت در دانشگاه بعد از پیروزی انقلاب و پس از تکوین هژمونی خط امام و اسلام فقاهتی با قرائت چپ اسلامی را نقد کرد) و در عین حال به ایدئولوژی اسلام سیاسی اعتقادی نداشت. آقای مینا بهتر است پس از رجوع به روزنامه‌های جامعه، توس، نشاط، عصرآزادگان و نوسازی و همچنین جستارهایی همچون «بی‌طرفی ایدئولوژیک دولت» حمیدرضا جلائی‌پور در باب موضع او نسبت به ایدئولوژی اسلام سیاسی داوری کنند.

■ ■ ■

۱۰- مایلم درباره یکی از انتقادات اخلاقی دوست عزیزم، آقای عابدینی توضیح کوتاهی بدهم. ایشان بر من خرده گرفته بودند که چرا گفته‌ام «استفاده گنجی‌وار از مفاهیم علمی تخصصی متعلق به سنت‌های نظری متفاوت بدون اطلاع از معنای دقیق آنها در یادداشتی ژورنالیستی قابل نقد است.» حال که می‌اندیشم معتقدم بسیار بیش از اینها باید در این باب بنویسیم، چرا که یکی از آفات جدی عرصه روزنامه‌نگاری و فکری کشور شده‌است. دوستان به نیکی می‌دانند که مقاومت و اراده نستوه اکبر گنجی را تحسین می‌کنم، اما این مانع از آن نمی‌شود که به نوشته‌های او که در عرصه عمومی منتشر می‌شوند و خود او تقاضای نقد بی‌رحمانه آن را دارد، نقدی نداشته باشم. لازم نیست چندان فرهیخته باشیم تا پاره‌ای از اشکالات علمی، منطقی و ساختاری وارد به مانیفست‌ها و لیبرالیسم گنجی را دریابیم. علاقه‌مند علوم اجتماعی آماتوری چون من هم متوجه می‌شود مانیفستی که با چسب و قیچی آرای کانت، مارکس، مطهری، سروش، رورتی، دریدا، پوپر، علامه طباطبایی، هایک، ملکیان، هابرماس، امام علی(ع)، هلد، گری، ... و با درهم‌آمیختن مفاهیم و نام‌های متعلق به سنت‌های نظری متفاوت، نوشته می‌شود، منسجم و راهگشا نیست و صرفاً مورد استقبال ناراضیان سیاسی‌ای واقع می‌شود که برای آشنایی با علوم انسانی و سیاسی، راه دشوار را برنمی‌تابند. گنجی به خاطر مقاومت سیاسی‌اش و دفاعش از حقوق شهروندی قابل احترام است، نه مانیفست‌اش؛ مانیفستی که هیچ نسبتی با مانیفست‌های پیش از خود دارد ... و اصلاح‌طلبی هنوز چنان قابل دفاع است که نیازی به استغفار از آن وجود نداشته باشد.» چنین بوده‌است و به باور نگارنده در حال حاضر شرق مهمترین رسانه اصلاحات است، ولی چند تن از یادداشت‌نویس‌ها و روزنامه‌نگاران شرق عملاً دن‌کیشوت‌وار به جنگ آسیاب «مشارکت» می‌روند و به استغفار از اصلاح‌طلبی و القای انسداد سیاسی می‌پردازند. لزومی ندارد رسانه‌ای حرفه‌ای و اصلاح‌طلب در صفحه سیاست خود هر مقاله غیرمستدل و جنجالی را پوشش دهد. تضعیف (و نه نقد) احزاب اصلاح‌طلب و جبهه‌ای همچون جبهه دموکراسی‌خواهی و تخریب خاتمی بر توان اصلاح‌طلبان نمی‌افزاید. جامعه ایران برای پیشبرد اصلاحات سرمایه‌ای جز این احزاب، جبهه‌ها، نهادهای مدنی و شخصیت‌ها ندارد. حال که دستور کفایت مذاکرات توسط روزنامه شرق صادر شده‌است، ضمن تشکر از این روزنامه برای فراهم کردن بستر مناسب برای درگرفتن این گفت‌وگو، پیشنهاد می‌کنم تا سطح بحث از میان ما جوانان ارتقا یابد و از صاحبان تجربه سیاسی (فعالین سیاسی)، بنیانگذاران انجمن‌های اسلامی (یزدی، سحابی، توسلی، میثمی و...)، فعالان کنفدراسیون (شوکت، متین و...)، جامعه‌شناسان دین (سارا شریعتی، احمد و محمود صدری، امیر نیک‌پی، حسین سراج‌زاده و...) و فعالین سابق و فرهیخته دفتر تحکیم وحدت (رضوی‌فقیه، حاجی‌بابایی و...) نیز برای شرکت در این بحث مهم بر سر هویت دینی انجمن‌های اسلامی دعوت به عمل آید.

**پی‌نوشت:**

**۱- در شرایط کنونی مهمترین و بهترین مجال برای فعالیت سیاسی دانشجویان، احزاب هستند، نه انجمن‌های اسلامی. فعالیت سیاسی در خارج از احزاب عملی غیرمدرن است و انجمن‌های اسلامی نیز بهتر است به مرور بیشتر به محافل عرصه عمومی و پاتوق‌ها و محمل‌هایی برای فعالیت و گردهمایی دانشجویان مذهبی نو اندیش در دانشگاه‌ها تبدیل شوند.**

**نکته**

**به‌رغم این که آزادگی گنجی را می‌ستایم، به «قورمه‌سبزی لیبرالیسم» او همان گونه نقدهایی را وارد می‌دانم که بر سخنان رحیم‌پور ازغدی وارد است و حق دارم دوست عزیزم را از این باب که به‌رغم مشی همیشگی‌اش همچون گنجی چنین کرده تحذیر دهم.**

## خبرها

### مجمع روحانیون مبارز تریبونی ندارد

**ایسنا:** مجید انصاری عضو مجمع روحانیون مبارز گفت: «متاسفانه می‌توان ادعا کرد امکانات رسانه‌ای و اطلاع‌رسانی آنگونه که جامعه روحانیت و جامعه مدرسین از آن استفاده می‌کنند، در اختیار مجمع روحانیون مبارز نیست. ما از این محدودیت همواره رنج می‌بریم و در صورتی که تشکلی روحانی هستیم با رعایت همه قوانین نظام، اما از بسیاری تریبون‌های عمومی مثل نماز جمعه، مساجد و دیگر تریبون‌های سنتی روحانیت محرومیم و تنها در مدت کوتاهی روزنامه سلام انعکاس‌دهنده نظرات مجمع بود. برخی که من آنها را به حساب مسئولان عالی‌رتبه نمی‌گذارم به گونه‌ای عمل می‌کنند که گویا نزدیکی برخی از حوزه‌های علمیه و ائمه جماعات به ما نوعی خلاف و جرم است. از این‌رو خیلی از اعضای مجمع اصلاً تریبونی ندارند و مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند.» انصاری همچنین در توصیف برنامه‌های آتیه تشکل متبوعش نیز اظهار داشت: «درصدد بودیم که در کنار فعالیت‌های سیاسی از اقدامات فرهنگی غافل نشویم. لذا در فکر تهیه یک فصلنامه فکری س